

متن پیاده سازی شده درس خارج روش شناسی استنباط احکام فقه پزشکی

جلسه سی و نهم مسلسل 1398 - 1400

جلسه بیست و پنجم سال 1399 - 1400 (11 اردیبهشت 1400)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

نقد و بررسی اندیشه ها در ارتباط با آیه حرمت تغییر خلق الله

در جلسه گذشته عرض شد که یکی از آیاتی که برای مباحث پزشکی و غیر پزشکی؛ پیراپزشکی، کشاورزی، صنایع غذایی، محیط زیست، محصولات تراریخته و زیست فناوری، و به عبارتی برای حرمت تغییر خلق الله به کار می رود، آیه ای هست و آن، آیه 119 از سوره مبارکه نساء است.

در ارتباط با این آیه، نظراتی که موجود بود یا امکان داشت به منصفه ظهور برسد عرض شد. چهار اندیشه در اطراف این آیه بیان شد، امروز قصد داریم این اندیشه ها را به نوعی قیمت گذاری کنیم، باید دید آیا بین این اندیشه ها، اندیشه قابل دفاعی وجود دارد یا نه... و یا این که باید طرح جدیدی مطرح کرد اولین اندیشه این بود که آیه دلالت میکند بر حرمت تغییر؛ متعلق تغییر هم خلق الله در تکوین است. اگر یادتان باشد گفتیم خود اینها دو گروه اند؛ یک گروه، این که قائل می شود به اصل حرمت تغییر خلقت و پای این نظر خود هم می ایستند. یعنی حتی یک اصل از این آیه در می آورد؛ اصالت حرمت تغییر خلقت؛ الا ما خرج... مثل ختان... ناخن گرفتن... و گرنه اصل بر حرمت تغییر است... برخی ها هم که ما در همین گروه قرار دادیم به این شکل تند افراطی نظر خود را بیان نمی کنند... برخی از این ها قید می زنند و می گویند حرمت تنقیص؛ یعنی حرمتی که به شکل ناقص کردن باشد. حالا اگر انسان یک عمل جراحی روی بدن خودش انجام دهد و تغییری در بدن انجام دهد که ناقص کردن به حساب نیاید، این را نمی توانیم بگوییم آیه دلالت دارد... مثلاً یک کسی مصداق ناقص نکردن را تعقیم موقت، مثال بزند یک کسی موقتا خودش را عقیم کند به خاطر مصالحی... اما در مقابل کسی خودش را برای همیشه عقیم کند این تعقیم حرام است نه اولی... مشکلی که این اندیشه دارد بنده در مقاله ای که نوشتم، این دو اندیشه را یک شماره زدیم

ببینید شکل اول این نظریه، اصل حرمت تغییر الا ماخرج مبتلا به تخصیص اکثر مستهجن است ما یک نهادی در اصول فقه داریم که تخصیص اکثر مستهجن است قبیح است برخی حتی اکثر هم نگفتند؛ گفته اند تخصیص کثیر... به طوریکه با قانونیت منافات داشته باشد؛ برخی از اساتید بزرگوار ما که ما محضرشان بودیم، می گفتند تخصیصی که با قانونیت منافات داشته باشد، و لو به مرز اکثر، نرسد ولی می گویند این گونه قانون گذاری درست نیست شما به این شکل قانون گذاری کنید؛ حالا تخصیص اکثر؛ تخصیص کثیر، این جا که خیلی اکثر است چون ببینید وقتی ما صبح چشم باز می کنیم، تا شب داریم تغییراتی میدهم از گندمی که آرد می کنیم و آردی که خمیر می کنیم و خمیری که نان می کنیم. غذایی که پخته می شود و یا کارهایی که در خارج انجام می شود این ها مصداق تغییر در خلقت است. باید ببینیم این ها اصلش بر حرمت بوده الا ماخرج؟

یک نکته ای که این جا هست این که کسی مدعی شود تخصیص اکثر نیست؛ برخی از عام ها، ابا از تخصیص دارند یعنی این جا شیطان وقتی می گوید لامرنهم فلیغیرن خلق الله بعد بگوییم که تغییر خلقت حرام است این یک دستوری است که قابل تخصیص نیست؛ یعنی شیطان به یک جنسی دستور میدهد که شارع مطلقاً منعش می کند. ما در اصول داریم که برخی از

عمومات و مطلقات ابا از تخصیص و تقیید دارند، ولی در اصول نمی آیند ضابطه ابا را بگویند. من یاد ندارم از بزرگان کسی این بحث را مطرح کرده باشد. معمولاً ابا از تخصص، ذوقی است؛ دستوری که اگر بخواهد تخصیص بخورد یک تناقض در آن است؛ من یک مثال برای شما بزنم؛ آیه لا تعاونوا علی الاثم والعدوان؛ حرمت تعاون بر اثم و عدوان بنا بر این که آیه دلالت بر حرمت کند.... برآستی می شود گفت که آیه استثنا دارد؛ نگوید اگر اضطرار یا اکراه باشد آن ها بحث نیست (عناوین ثانوی)... بحث این است که حکمی بیاید و بعد خود شارع در فضای طبیعی بخواهد تخصیص بزند. لا تعاونوا یا دلالت بر حرمت میکند اگر منظور از تعاون معنای موسعی نباشد، این قابل تخصیص نیست؛ والا تعاون بر اثم و عدوان نیست. در این جا هم آیه به تغییرات خلقتی اشاره دارد که حرام است و خداوند با آن ها کنار نمی آید.... اما راجع به آن شکل دوم این اندیشه، که در واقع غیر افراطی هست که تغییرات ناقص گونه حرام است؛ مثال هم زدم اگر زنی خودش را عقیم موقت کند می گویم اشکال ندارد عقیم دائم کند، بگویم اشکال دارد. آیه این را می خواهد بگوید. مشکل این نظر مثل قبل شاید تخصیص اکثر نباشد، اما مشکلش نداشتن دلیل است؛ عدم الدلیل علیه که ابلیس لعین می خواهد این تغییر خلقت را بگوید و نظرش در این آیه به این نوع خلقت است.

به علاوه ببینید یک نظر اگر بخواهد به کرسی اثبات بنشیند باید رقبایش را نفی کند. من اگر در یک مساله یک فرضیه دارم، یا نظریه دارم باید سایر فرضیه ها را سلب و رد کنم.... در فرضیه نباید رد کنم چون فرضیه است ولی در نظریه باید حتما رد کنم. و الا می شود یک نظر کنار سه نظر دیگر... این است که در هر مباحثه ای هر که نظری دارد باید دو کار بکند، برای خودش و اندیشه اش اقامه دلیل کند و در رد سایر اندیشه ها هم اقامه دلیل کند. به این گروه اخیر می گویم یادتان هست که یک اندیشه این بود که فلیغیرن خلق الله، ای دین الله ای امر الله... روایت هم داشتیم، آن را چه می کنید؟ جواب نداید.... در هر صورت یک چیزی بگوید! الا ساکت رد شوید معلوم است که توجه نکردید. من در مقاله از این اندیشه دفاع کردم و باز دفاع را هم جواب دادم اگر علاقه مند بودید، خود مراجعه کنید ص 15 و سطهای صفحه

اندیشه دوم این بود که ما بیاییم فلیغیرن خلق الله را به دین الله معنا کنیم، یعنی آدم هایی که دین خدا را تغییر میدهند و منظور از خلق هم دین خدا باشد.... من همین جا، یک ذهنیتی درست کنم، که دین الله و خلق الله چه ربطی به هم دارد؟ آیه می فرماید خلق الله اما ما به یک اندیشه یا روایتی برمی خوریم که دین الله از آن تعبیر کرده است. ببینید دین خدا هم یک پدیده است؛ شریعت مطهر اسلام، پدیده است یا نه؟ یک چیز خارجی نیست اما خلق الهی است خداوند آن را اعتبار کرده است درست است که قانون اعتبار است اما کار خداوند در قانون گذاری یک فعل خارجی است و آنی که از آن در می آید این راحت بدون مسامحه علی وجه الحقیقه می توانیم بگویم این خلقی از خلق الله است. خداوند ادیان توحیدی را آورده است یعنی خلق کرده است. البته چیزهای دیگری را هم خلق کرده است. یا فطرت تعبیر می کنیم هر چه که هست؛ وجدان یا عقل... همه خلق الله است. پس جایی اگر به فطرت خلق الله گفته شد، نباید تعجب کرد.

ببینید نکته ای را که گفته اند این است که این مطلبی که می گوید خلاف ظاهر آیه است... حالا این که دین خدا را تغییر می دهند و بدعت گذاری می کنند کار بدی است. ابلیس هم مطمئناً به زیردستانش چنین دستوری میدهد. سوال این است که آیا خدای متعال و عزوجل، می خواهد بفرماید ابلیس در آن لحظه طرد گفت من نصیبی از بندگانت نمیگیرم و آن ها را بدعتگزار بار می آورم! آیا آیه این را می خواهد بگوید؟!

چون ابلیس یکی از کارهایی که حتما می کند همین است، پشت هر بدعتی دست ابلیس هست، شک نباید کرد. اما آیه این را می خواهد بگوید ولاضلنهم و لامنینهم و لامرنهم فلیبتکن اذان الانعام فلیغیرن خلق الله ... این اندیشه می خواهد تفسیر خلق الله را به دین الله نقد کند، اگر بگویم پس آن روایت را چه کار می کنید که از خلق الله به دین الله تفسیر می کرد. از باب تطبیق هست نه تفسیر..

ما از چند هزار روایتی که ذیل آیات آمده باید دقت کنیم که آیا این روایت می خواهد آیه را تفسیر کند یا نه.... می خواهد مصداق بیان کند....

باید آیه را موسع تر معنا کنیم البته با روایت هم درگیر نشویم اگر سند دارد... لذا در ص 16 نوشتم د رپاسخ به روایات، که این اندیشه دوم مطرح می کرد این نکته وجود دارد که تعبیر خلق الله به دین الله آیا تفسیر است یا تطبیق... روشن است که استدلال مذکور یعنی اندیشه دوم، بر این پیش فرض مبتنی است که تعبیر خلق الله به دین الله تفسیر باشد نه تطبیق... پیش فرضی که دلیل

بر آن وجود ندارد. نه تنها دلیل وجود ندارد، بلکه کاریست خلق الله به جای دین الله توجیه عرفی و لغوی ندارد واقعا اگر این جا ابلیس خواسته بود بگوید و البته خداوند هم نقل قول می کند از او که می گوید من یک عده را مامور میکنم که بدعت کنند یا دین جدید بیاورند یا دین حق موجود را منحرف کنند. چیزی به آن اضافه کنند یا چیزی از آن بزنند. چه کاریست؟ همان تعبیر مناسب را به کار می برد! و می گفت: فلیغیرن شرع الله، دین الله... اما گفته شود خلق الله و اراده دین الله شود اما وجهی ندارد فقط این باشد؛ یک مصداقش می تواند این باشد. نه این که هو... هو. لذا انصاف را که حاکم می کنیم به این نتیجه میرسیم که این جا تطبیق است نه تفسیر...

اندیشه سوم؛ اندیشه سوم این بود که گفته شود آیه نظر دارد به خلق الله؛ خلق الله یعنی خود من منتها نظر دارد به تغییر در درون انسان... من فرمان می دهم و آن ها هم امتثال می کنند به گونه ای که فلیغیرن خلق الله... این را اگر بخواهیم باید این گونه معنا کنیم که آیا آیه می خواهد بگوید من دستور شیطانی می دهم به آنهایی که دنبال من آمدند و دستور شیطانی من تغییر خلق الله است! سوال این است آیا این را می خواهد بگوید؟ یا می خواهد بگوید من دستور می دهم و نتیجه اش می شود تغییر خلق الله... و به این معنی که انسان از درون عوض شود! به تعبیر امروز، انسان بریزد؛ از مسیر عدالت فاصله بگیرد... از دین خدا فاصله بگیرد و یک دفعه انسانی با باطنی ملکوتی بشود انسانی با باطنی ظلمانی!! و در نهایت این گونه از آیه برداشت شود که من دستور می دهم اما متعلق دستورها نیامده است که به چه دستور میدهم... فلیغیرن خلق الله می شود نتیجه آن دستور تغییر خلق الله است نه اینکه متعلق دستور تغییر خلق الله باشد. مشکل این نظر این است که این تفسیر خلاف ظاهر آیه است. ظاهر آیه دستور به تغییر در خلق الله است. یعنی آن چیزی که اجرا می کنند این است لامرهم... امر من به این است که فلیغیرن خلق الله یعنی یک چیزی که از جنس خود مکلف باشد. این را باید معنا کنیم فلیغیرن خلق الله بشود از جنس فعل... نه از جنس نتیجه... بشود فرایند و نه فرایند و این تفسیر سوم، با نتیجه سازگار است؛ تغییر درون انسان، فرایند نیست؛ فرایند است. یک کارهایی شیطان دستور میدهد و انسان ها انجام میدهند و درونشان تغییر می کند. تغییر هم نیست؛ تغیر است. اگر این طور لامرهم... و آن ها هم تغییر می کنند و عوض می شوند. این با تفسیر سوم می سازد؛ اما آیه این نیست؛ آیه می گوید من به آن ها دستور می دهم و آن تغییر خلق الله است... تغییر خلق الله را نباید به یک چیز از جنس فرایند معنا کنیم. من در ص 17 به گونه دیگر این اندیشه را معنا کردم. ولی این بیانی که الان از من شنیدید بهتر از بیانی است که در ص 17 مجله آمده است. اگر احیانا آن جا را مطالعه کردید نگوئید چه شد؟ در کلاس به گونه ای دیگر بیان شد اما در مجله به شکل دیگری بیان شد. سوال این است که این نظر، چه دلیل دارد؟

به علاوه اندیشه های دیگر، جوابش چه شد؟ بفرض اگر این اندیشه هم قابل دفاع باشد، باز هم می شود مطلبی در کنار دیگر برداشت ها چه دلیلی دارد که بشود یک تعین خاص؟ و اما نظر چهارم؛ که می گفت دلالت می کند بر حرمت تغییر ناهمسو با هدف خلقت ها؛ یعنی این اندیشه تغییر را دو قسم می کند؛ همسو با هدف، ناهمسو با هدف و معتقد می شود که این آیه دلالت می کند بر تغییرات ناهمسو با هدف خلقت... این اندیشه، اندیشه زیبایی است شاید جامع تمام اندیشه هاست... اما نیاز به بیان و توضیح دارد که انشاءالله در فرصت بعد بیان خواهیم کرد انشاءالله.

الحمد لله رب العالمین